

## حکم انکار بعد از اقرار در فقه و حقوق اسلامی\*

دکتر حسین ابویی مهریزی  
دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یزد

### چکیده

با وجود جایگاه با ارزش اقرار در میان ادله اثبات دعوی و قاعده مشهور فقهی و حقوقی عدم سماع انکار بعد از اقرار، هر انکاری که بعد از اقرار واقع شود مطلقاً مردود و غیر مسموع نیست و شارع مقدس در عین تأیید این قاعده عقلایی در مواردی از این سیره ردع و منع کرده است. نگارنده در این مقاله ضمن دفع توهم اطلاق قاعده مذکور، با توجه به تفاوت ماهوی اقرار به حق الناس و اقرار به حق الله و حدود الهی در دو بخش، موارد تخصیص قاعده را با ذکر نصوص و ادله مربوطه و تطبیق با قوانین موضوعه مورد بحث و بررسی قرار داده است. ضمن اینکه سعی شده است آرای مذاهب اربعه اهل تسنن در این مسأله تبیین گردد.

**کلیدواژه‌ها:** حق الله، حق الناس، انکار، رجوع، حد، تعزیر، رجم،

---

\* - تاریخ وصول: ۸۱/۴/۳۰ ، تاریخ تصویب نهایی: ۸۱/۱۲/۱۷

قذف.

### درآمد

در میان ادله اثبات دعوی، اقرار جایگاه بالایی را به خود اختصاص داده بطوری که هم در نظامهای حقوقی جهان پذیرفته شده است و هم در اکثر ابواب فقه اسلامی کاربرد وسیعی دارد. اقرار در لغت به معنای اعتراف و اثبات کردن امری است (راغب اصفهانی، ۱۳۹۷) و در اصطلاح عبارت است از این که کسی از حقی که دیگری علیه او دارد خیر دهد (محقق حلی، *مختصر النافع*، ۲۴۳). چنانچه در ماده ۱۲۵۹ قانونی مدنی آمده است «اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر بر ضرر خود».

دلیل اصلی حجیت اقرار، سیره قطعی عقلاست و آیات و روایات بخصوص حدیث نبوی مشهور «اقرا العقلاء علی انفسهم جایز» (حر عاملی، ۱۱۱/۱۶) بر تأیید شارع نسبت به این سیره دلالت دارد.

در ماده ۱۲۵۸ قانون مدنی ضمن برشمردن ادله اثبات دعوی از اقرار به عنوان اولین دلیل نام برده شده است و مطابق ماده ۱۲۷۵ قانونی مدنی «هر کس اقرار به حقی برای غیر کند ملزم به اقرار خود خواهد بود.» و نیز در ماده ۲۰۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب آمده است: «هرگاه کسی اقرار به امری نماید که دلیل ذی حق بودن طرف او باشد، دلیل دیگری برای ثبوت آن لازم نیست» و در منابع فقهی و حقوقی نظر به انتفای تهمت و ترجیح جانب صدق بر کذب، از اقرار به عنوان «سید الأدله» و «اقوی الحجج» نام برده شده است (مغنیه، ۸۸/۶؛ عظیمی، ۱۷۹).

بنابراین به مجرد صدور اقرار واجد شرایط، حق مورد اقرار بر ذمه مقرر ثابت می شود و قاعده اولیه و زیربنایی فقهی و حقوقی در اقرار، عدم قبول و سماع انکار بعد از اقرار است که بظاهر قاعده ای عقلائی است و عقلا در تمام امور خود بر آن اعتماد می کنند و شارع مقدس نیز آن را تأیید کرده است و هرگونه سقوط حقی بعد از اقرار و تخصیصی نسبت به این قاعده متوقف بر ردع و منع شارع از این سیره به وسیله

نص و دلیل معتبر است.

نوشتار حاضر سعی دارد این نکته را تبیین کند که قاعده مذکور در فقه و حقوق اسلامی در مواردی از طرف شارع مقدس، مورد ردع و تخصیص واقع شده بخصوص در حق الله و حدود الهی که بنابر تخفیف و تسامح است و شارع اسلام نهایت احتیاط را در دماء و اعراض در نظر گرفته است و از طرفی به موجب احادیث بسیاری حد، با ظهور شبهه دفع می‌شود و از طرف دیگر به موجب اجماع و احادیث صحیح، انکار بعد از اقرار به بعضی از حدود، سقوط حد را در پی دارد. بنابراین انکار بعد از اقرار مطلقاً مردود و غیر مسموع نیست.

### تقسیم حقوق به «حق الله» و «حق الناس»

فقها در یک تقسیم‌بندی کلی حقوق را به دو قسم تقسیم کرده‌اند: ۱. حق الله ۲. حق الناس، منظور از حق الناس حقی است که قانونگذار آن را برای فرد یا افراد خاصی معین و مقرر داشته است که در پرتو آن حق به منافع منظور دست یابد؛ مانند حق شفعه که فقط عاید شریک مال غیرمنقول می‌شود. حق الله که در برابر آن قرار دارد نمی‌تواند به این معنی باشد، زیرا خداوند صمد و بی‌نیاز است و دستیابی به منفعت برای او متصور نیست؛ لذا در تعریف حق الله گفته شده حق الله حقی است که قانونگذار اسلام در رابطه با کل جامعه اسلامی و امت اسلام مقرر کرده است؛ همچنانکه فقها در مبحث مستحقین زکات که یکی از موارد آن «فی سبیل الله» است گفته‌اند: منظور از «فی سبیل الله» امور عام المنفعه‌ای است که به تمام جامعه ارتباط پیدا می‌کند و سود آن به همه مردم می‌رسد به عبارت دیگر حمایت از فضایل و ایجاد امنیت قضایی و عدالت اجتماعی در جامعه از حقوق خدای تعالی محسوب می‌شود. منظور از اقرار به حدود، اقرار به جرمهایی است که با این ملکات و فضایل برخورد پیدا

می‌کنند و امنیت و عدالت اجتماعی را مورد تهدید قرار می‌دهند (فیض، ص ۴۷ - ۴۹).  
حق الله خود بر دو قسم است:

۱. حق الله محض: حقوقی است که تنها جنبه اجتماعی و مصلحت اجتماع، انگیزه قانونگذار در وضع آن بوده و سهمی از حق بنده در آن رعایت نشده است مانند ارتداد، حد زنا و شرب خمر. مؤلف *الفقه الاسلامی و ادلته* از اینگونه حقوق به حقوقی که «خالصاً للمجتمع» وضع شده است تعبیر کرده است (همانجا و الزحیلی، ۶/۱۸۶).

۲. حق الله آمیخته با حق الناس: مانند حد قذف و سرقت چرا که در این دو جرم، یک جهت شخصی وجود دارد که عبارت است از ضرر و اذیت به شخص معین و یک جهت عمومی که عبارت است از مخالفت با فرمان خداوند و ضرر به جامعه و مصالح عمومی، با این تفاوت که در بعضی از آنها همچون قذف، حق الناس غالب و در بعضی دیگر چون سرقت، حق الله غالب است. (فیض ۴۷۰ - ۴۹).

با توجه به تفاوت ماهوی اقرار به حق الله و اقرار به حق الناس و تفاوت حکم فقهی و حقوقی این دو دسته از حقوق، انکار بعد از اقرار را در دو بخش حق الناس و حق الله مورد بررسی قرار می‌دهیم.

#### الف - انکار بعد از اقرار در «حق الناس»:

هرگاه اقرار با شرایط شرعیه آن از شخصی صادر شود حق، در ذمه مقرر، ثابت می‌شود و بر خلاف بینه ثبوت حق متوقف بر حکم حاکم نیست، حال اگر شخصی صراحتاً به حقی برای غیر، اقرار کند سپس بدون ذکر هیچ گونه دلیل و عذر موجهی و یا با ادعای امر غیر معقولی آن را انکار نماید، انکار او پذیرفته نمی‌شود و نمی‌توان از اقرار او دست برداشت، زیرا دلیلی بر اعتبار این انکار وجود ندارد و ممکن است حس خودخواهی، او را به انکار اقرار وادار کرده باشد، از این رو وجود این انکار مانند عدم آن می‌باشد و هیچ اثری ندارد. و حدیث نبوی «لا انکار بعد الاقرار» (نوری طبرسی،

۳۱/۱۶) ناظر به همین مطلب است.

عده‌ای از این مطلب چنین پنداشته‌اند که هر انکاری که بعد از اقرار واقع شود مطلقاً مردود و غیرمسموع است تا آنجا که در مسأله اضراب و اعراض از مَقَرَّه گفته‌اند: کسی که بگوید: این عین برای زید است بلکه برای عمرو است؛ ملزم می‌شود که عین را به زید بدهد و بدل (مثل یا قیمت) آن را برای عمرو غرامت بکشد و حتی اگر اضراب را تا هزار نفر ادامه دهد و بگوید: بلکه آن عین برای خالد است بلکه برای سعید است و همینطور...؛ واجب است که برای تمام آنها غرامت بکشد (مغنیه، ۱۳۰/۵ - ۱۳۱؛ نجفی، ۴۱/۱) ولی این حرف بر اساس معقولی استوار نیست و باید گفت که انکار بعد از اقرار، مطلقاً مردود نیست بلکه اقرار اماره‌ای نسبی است و اثبات خلاف و تخصیص این قاعده عقلایی از نظر فقهی و حقوقی در مواردی جایز است.

از این رو فقها گفته‌اند: اصل در اقرار براءت ذمه مقرر است و علامه حلی قاعده اقرار را اخذ به قطع و یقین و حکم به منیقن دانسته است (تذکره الفقهاء، ج ۲، کتاب اقرار) حال اگر شخص به دنبال انکار خود سببی را برای آن ذکر نکند یا ادعای عذر موجهی نکند و امر غیرمعقولی را ادعا نماید در این صورت انکار او مسموع نیست ولی اگر به دنبال انکار، سببی را برای آن ذکر کند که بر حسب معمول، امر ممکن و معقولی باشد؛ ادعایش پذیرفته می‌شود و باید آن را ثابت کند. مثل این که کسی به فروختن چیزی و گرفتن ثمن آن اقرار نماید و سپس قبض ثمن را انکار کرده و بگوید: به این دلیل، اعتراف به گرفتن ثمن نمودم که اعتماد داشتم بعد از اقرار، مشتری بهای آن چیز را پرداخت خواهد کرد ولی بر خلاف انتظار و اعتماد من، آن را پرداخت نکرد؛ در این صورت ادعای او مسموع است و باید آن را ثابت کند و چون نگرفتن ثمن، امر عدمی محض است و اقامه بیّنه بر آن ممکن نیست می‌تواند مشتری را سوگند دهد که ثمن را پرداخت کرده است. (مغنیه، ۱۲۸/۵).

از این رو در ماده ۱۲۷۷ قانونی مدنی آمده است: «انکار بعد از اقرار مسموع

نیست، لیکن اگر مقرر ادعا کند اقرار او فاسد یا مبنی بر اشتباه یا غلط بوده، شنیده می‌شود و همچنین است در صورتی که برای اقرار خود عذری ذکر کند که قابل قبول باشد؛ مثل این که بگوید اقرار به گرفتن وجه در مقابل سند یا حواله بوده که وصول نشده، لیکن دعاوی مذکوره مادامی که اثبات نشود مضر به اقرار نیست» همچنین هرگاه وارث به دینی علیه پدر خود اقرار نموده و بعد از مدتی از اقرار خود عدول نماید و ادعا کند که اقرارش به خاطر این بوده که می‌دانسته پدرش از مقرر گه، قرض گرفته است ولی بعد از اقرار در دفتر مخصوص پدرش یا در اوراق و مدارک او، نوشته‌هایی را یافته دال بر این که قرض خود را بطور کامل پرداخت کرده است در این صورت نیز ادعای او پذیرفته می‌شود و باید آن را اثبات کند. در یک جمله اقرار زمانی علیه مقرر حجت است که علم به کذب آن نداشته باشیم یا حجت شرعی‌ای بر خلاف آن اقامه نشده باشد. به همین دلیل فقها اجماع نموده‌اند بر این که شرط اصلی قبول دعوی این است که عقل یا شرع یا عادت جاری و معمول، آن را تکذیب نکند همچنین هرگاه بینه شرعیه قائم شود بر این که اقرار بر پایه خط یا اکراه بوده است، اقرار مسموع نیست (همانجا) چنانکه در ماده ۱۲۷۶ قانون مدنی آمده است: «اگر کذب اقرار نزد حاکم ثابت شود آن اقرار اثری نخواهد داشت».

فقها تنها یک مورد را استثنا کرده و گفته‌اند: بعد از اقرار به فرزند و ثبوت نسب، انکار اقرار به هیچ وجه پذیرفته نمی‌شود؛ اگر چه انکار کننده هزار و یک دلیل برای انکار خود ذکر کند. و بر این مطلب قاعده‌ای کلی بنا کرده‌اند که: نسب بعد از ثبوت مطلقاً زایل نمی‌شود و مستند این قاعده را روایت امام صادق (ع) دانسته‌اند که فرموده‌اند: «اذا اقر الرجل بالولد ساعة لم يبتغ عنه ابدا» (حر عاملی، ۱۷/۵۶۵)، هرگاه مرد لحظه‌ای به فرزند اقرار نماید هرگز آن فرزند از او منتفی نمی‌شود. (مغنیه، ۵/۱۳۲ و ۱۷/۶) ولی باید گفت حتی همین فرض هم مشروط به این است که اقرار واجد شرایط بوده و نسب به وسیله آن ثابت شود که البته بعد از ثبوت نسب، راهی برای انکار و نفی

آن نیست. به همین جهت اگر کذب اقرار باشد به این معنی که عادةً الحاق فرزند به اقرار کننده ممکن نباشد و حس و وجدان اقرار را تکذیب کند اصلاً نَسب ثابت نمی‌شود مثل این که مردی به فرزندی شخص دیگری اقرار کند که از نظر سنی با اقرار کننده هم‌سن باشد یا نزدیک به سن مقرر باشد مثلاً پنج سال اختلاف سنی داشته باشند که در این صورت اقرار لغو است اگر چه طرف دیگر، مقرر را تصدیق کند، زیرا چنین امری فی نفسه محال است (نجفی، ۱۵۴/۳۵ - ۱۵۶).

و نیز شرعاً باید الحاق فرزند به مقرر صحیح باشد بنابراین اگر فرزند معروف النسب باشد و عموم مردم او را فرزند شخص دیگری بدانند شرعاً اقرار مسموع نیست (شهید ثانی، ۴۲۲/۶). همچنین شرط است که در اقرار شخص مقرر، منازعی وجود نداشته باشد و شخص دیگری به آن فرزند اقرار نکرده باشد زیرا دو اقرار با یکدیگر تعارض نموده و هر دو ساقط می‌شوند و فرزند به کسی که بیینه اقامه نماید تعلق می‌گیرد و در صورت عدم اقامه بیینه، بین آن دو مقرر قرعه زده می‌شود و فرزند به کسی که قرعه به نام او اصابت کند ملحق می‌شود (شهید ثانی، ۴۲۵/۶، مغنیه، ۱۳۳/۵).

از طرف دیگر، انکار بعد از اقرار هرگاه مزاحم حق غیر نباشد مسموع است به همین دلیل هرگاه بعد از تکذیب مقرر توسط مقرر له، اقرار کننده از اقرارش رجوع نموده و دلیل معقول و موجهی برای انکارش ذکر کند، از او قبول می‌شود اگر چه انکار بعد از اقرار محسوب شود، چرا که انکار بعد از اقرار در صورتی مسموع نیست که مزاحم حق غیر باشد (مغنیه، ۱۲۸/۵).

#### ب - انکار بعد از اقرار در «حق الله و حدود الهی»:

بر خلاف اقرار به حق الناس که مبنی بر مذاقه و دقت نظر است اقرار به حق الله و حدود الهی مبنی بر تخفیف و تسامح است و شارع اسلام نهایت احتیاط را در ثبوت

جرمهای مربوط به حق الله و حدود به کار برده است از این رو در مواردی رجوع و انکار اقرار را مسموع دانسته و حدود به مجرد ظهور شبهه ساقط می‌شوند شیخ طوسی در **الخلافا** می‌گوید: هرگاه کسی اقرار به حقی نماید سپس از آن رجوع کند حد از او ساقط می‌شود... دلیل ما یکی اجماع فرقه امامیه است و دیگر این که پیامبر (ص) هنگامی که معز در نزد ایشان به زنا اقرار کرد دو یا سه مرتبه از او اعراض کردند، سپس فرمودند: شاید او را بوسیده‌ای یا او را لمس کرده‌ای و با این اعراض خود، او را به رجوع از اقرار وادار و تشویق نمودند (شیخ طوسی، **الخلافا**، ۳۷۸/۵ - ۳۷۹). این در حالی است که شیخ طوسی در **المبسوط** می‌گوید: هرگاه کسی به زنا اقرار کند و حد بر او لازم شود سپس بعد از آن از اقرار خود برگردد و بگوید: زنا نکرده بودم در این صورت حد از او ساقط می‌شود و همچنین هر حقی که خالص برای خدا باشد (حق الله محض) مانند حد شرب خمر و قتل به وسیله ارتداد و قطع دست در سرقت، با رجوع بعد از اقرار ساقط می‌شود ولی آنچه که اصحاب امامیه روایت کرده‌اند این است که رجوع از اعتراف به زنا موجب رجم، موجب سقوط رجم می‌شود و غیر از زنا موجب رجم یا زنا موجب جلد به وسیله رجوع ساقط نمی‌شود (همو، **المبسوط**، کتاب حدود).

چنانکه خواهد آمد سقوط کلیه حدود الهی به وسیله انکار و رجوع بعد از اقرار، نظر مذاهب اربعه اهل تسنن می‌باشد و به نظر می‌رسد آنچه که در **الخلافا** آمده، نظر عامه باشد به قرینه کلام شیخ در **المبسوط** که پس از ذکر این حکم می‌گوید: نظر اصحاب امامیه سقوط رجم به وسیله انکار است و دیگر حدود با انکار ساقط نمی‌شود. صاحب جواهر می‌گوید: شاید منظور شیخ در **الخلافا** رجوع قبل از کامل شدن دفعات اقرار باشد که در این صورت مخالف با نظر مشهور امامیه نیست (نجفی، ۲۹۳/۴۱).

فخر المحققین می‌گوید: در سقوط رجم به وسیله انکار هیچ گونه خلافتی بین اصحاب نیست و اما آیا اقرار به زنا موجب قتل، با انکار بعد از آن ساقط می‌شود؟



علامه در آن اشکال کرده است ولی نزدیکتر به صواب، نزد من این است که تنها رجم به وسیله انکار ساقط می‌شود (فخرالمحققین، ۲۹۳/۴).

صاحب جواهر می‌گوید: بدون هیچ گونه اختلافی رجم با انکار ساقط می‌شود چنانکه فخرالمحققین در *ایضاح الفوائد* گفته، بلکه می‌توان بر این حکم تحصیل اجماع نمود ولی اگر به حدی غیر از رجم، اقرار کند و سپس انکار نماید مشهور بین اصحاب امامیه آن هم شهرتی عظیم که می‌توان بر آن ادعای اجماع نمود این است که آن حد ساقط نمی‌شود و تنها شیخ طوسی در *الخلاف* و ابن زهره در *غنیة النزوع* به سقوط سایر حدود حکم نموده‌اند (نجفی، ۲۹۳/۴۱).

دلیل این حکم اجماع و روایات بسیاری است که دال بر سقوط رجم می‌باشد از جمله روایت محمد بن مسلم که از امام صادق (ع) نقل می‌کند آن حضرت فرمودند: کسی که علیه خودش به حدی اقرار کند حد را بر او اقامه می‌کنم بجز رجم بدرستی که هرگاه کسی علیه خود به رجم اقرار کند سپس آن را انکار کند رجم نمی‌شود (حر *عاملی*، ۳۱۹/۱۸). روایت دیگر، روایت حلبی از امام صادق (ع) است که فرمودند: هرگاه کسی علیه خود به حدی یا افتراپی اقرار کند و سپس آن را انکار کند شلاق می‌خورد. حلبی می‌گوید: از آن حضرت سؤال کردم آیا اگر کسی علیه خود به حدی که موجب رجم است اقرار کند و سپس انکار کند، شما او را رجم می‌کنید؟ آن حضرت در جواب فرمودند: نه، رجم نمی‌کنم لکن او را شلاق می‌زنم» (همانجا).

بعضی از فقهای امامیه و غیرامامیه بر این حکم به عموم یا فحوای حدیث ماعز (شوکانی، ۲۶۸/۷ - ۲۶۹؛ شهید ثانی، ۹۲/۳؛ بیهقی، ۲۲۱/۸؛ ابن قدامه، ۱۲۰/۱۰). استدلال نموده‌اند، زیرا ماعز نزد پیامبر (ص) به زنای موجب رجم اقرار کرد و آن حضرت دو یا سه مرتبه از او اعراض کردند سپس به او فرمودند: «شاید تو او را لمس کرده‌ای یا بوسیده‌ای» و بدین ترتیب رجوع را بر او عرضه کردند، پس اگر رجوع، موجب سقوط حد نمی‌شد این کار از پیامبر (ص) لغو و بی‌فایده بود و حال آن که لغو

و بیهوده از پیامبر (ص) صادر نمی‌شود. مکارم شیرازی می‌گوید: حق این است که استدلال به حدیث ماعز برای سقوط رجم صحیح نیست، زیرا این کار پیامبر (ص) قبل از چهار بار اقرار بود، در صورتی که محل بحث جایی است که چهار بار کامل اقرار کند و بعد آن را انکار کند و در سقوط رجم، زمانی که چهار بار اقرار کامل نشده است بحثی و اختلافی نیست (مکارم شیرازی، ۱/۱۷۳).

آیا سقوط رجم نیاز به سوگند دارد؟ صاحب ریاض می‌گوید: در فتوای فقها چیزی دال بر اعتبار سوگند نیافتیم تنها در جامع بزنطی آمده است که: انکار کننده سوگند یاد می‌کند و رجم از او ساقط می‌شود و روایاتی از صادقین - علیهما السلام - با تعدادی سند را دال بر این حکم دانسته که من بر هیچ یک از آنها دست نیافتیم (طباطبایی، ۱۰/۲۶).

در *انوار الفقاهه* آمده است: شاید منظور بزنطی این بوده که اصل سقوط رجم از ائمه روایت شده است و سوگند را از قاعده «البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر» استفاده نموده است، لکن روشن است که این قاعده در حق الناس جاری می‌شود به همین دلیل یمین منکر به دنبال بینه مدعی آمده است بعلاوه روایات بسیاری وجود دارد (حر عاملی، ۱۸/۳۳۵ - ۳۳۶) دال بر این که در حدود نیازی به سوگند نیست (مکارم شیرازی، ۱/۱۷۳).

آیا در صورت سقوط رجم، حد جلد (صد ضربه شلاق) یا تعزیر هم ساقط می‌شود؟ در یکی از دو روایتی که حلبی در این زمینه از امام صادق (ع) روایت کرده، آمده است: «به امام صادق (ع) گفتم: اگر کسی علیه خویش به حدی که موجب رجم است اقرار نماید سپس آن را انکار کند آیا شما او را رجم می‌کنید؟ امام (ع) فرمودند: نه، لکن به او حد می‌زنم» (حر عاملی، ۱۸/۳۱۸) از این روایت چنین استنباط می‌شود که اگر چه رجم ساقط می‌شود ولی حد صد ضربه شلاق ساقط نمی‌شود. در روایت دیگری که بدان اشاره شد ایشان در پاسخ به همین سؤال فرمودند: «لا، و لکن کنت»

ضاربه؛ اگر کسی بعد از اقرار به زنای موجب رجم آن را انکار کند، او را رجم نمی‌کنم بلکه او را شلاق می‌زنم؛ این حدیث نیز صراحت دارد که رجم ساقط می‌شود ولی شلاق (اعم از حد یا تعزیر) ساقط نمی‌شود. ولی هیچ یک از فقها به مضمون این دو روایت و لزوم جلد، فتوا نداده‌اند، تنها در *الجامع للشرایع* آمده است که: «اگر کسی چهار بار به زنای موجب رجم اقرار کند و سپس رجوع نماید شلاق می‌خورد و رجم نمی‌شود (*الحلی الهندی، به نقل از سلسله الینابیع الفقهیه، ۳۷۸/۲۳*) در مقابل شیخ طوسی در *النهایه* و ابن ادریس حلی در *السرائر* تصریح نموده‌اند که هرگاه کسی به زنای موجب رجم اقرار کند سپس قبل از اقامه حد آن را انکار نماید رها می‌شود (شیخ طوسی، *النهایه، همانجا، ۹۰/۲۳، ابن ادریس حلی، همانجا، ۲۳۲/۲۳ - ۲۳۳*). و اطلاق کلام دیگر فقها مقتضی عدم جلد است. شهید ثانی می‌گوید: هرگاه در حد بین جلد و رجم، جمع شود مانند زنای محصنه شیخ و شیخه، در این صورت با انکار اقرار، آیا حد مطلقاً (رجم و جلد) ساقط می‌شود یا این که تنها رجم ساقط می‌شود و جلد ثابت می‌شود؟ اشکال شده است؛ قول قویتر این است که تنها رجم ساقط می‌شود (شهید ثانی، *۱۳۷/۶ - ۱۳۸*) ولی این مسأله خارج از محل بحث است، زیرا محل بحث در جایی است که تنها به زنای موجب رجم اقرار نماید که به ندرت فتوای به جلد داده شده است. با این وجود محقق خوانساری می‌گوید: مشهور معتقدند هرگاه کسی بعد از اقرار به زنای موجب رجم آن را انکار نماید رجم از او ساقط می‌شود ولی حد (جلد) ساقط نمی‌شود (*خوانساری، ۱۸۷*). مؤلف *انوار الفقاهه* می‌گوید: در حالی که مشهور سقوط جلد است این حرف از محقق خوانساری عجیب است و شاید منظورش اقرار به سایر حدود غیر از رجم باشد به هر حال فتوای به جلد خواه به مقدار حد یا تعزیر مشکل است (*مکارم شیرازی، ۱۷۴/۱*).

آیا رجوع بعد از اقرار در حدودی که موجب جلد است مانند حد زنای غیر محصنه و شرب خمر، موجب سقوط جلد می‌شود؟ صاحب جواهر می‌گوید: آنچه بین

اصحاب بسیار مشهور می‌باشد و می‌توان بر آن ادعای اجماع کرد این است که انکار قبول نمی‌شود و جلد ساقط نمی‌شود؛ بعلاوه روایات زیادی دال بر این حکم می‌باشد از جمله صحیحہ حلبی از امام صادق (ع) که در آن آمده است: «هرگاه کسی نزد امام (ع) علیه خویش به سرقت اقرار نماید سپس آن را انکار کند بر خلاف انکارش دستش قطع می‌شود و اگر به شرب خمر یا افترا (قذف) اقرار کند سپس آن را انکار کند او را هشتاد ضربه شلاق بزنید» (حر عاملی، ۳۱۸/۱۸). و در حدیث دیگری حلبی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمودند: «هرگاه کسی علیه خویش به حدی یا افترایی اقرار کند و سپس آن را انکار نماید شلاق می‌خورد» (همانجا). و نیز در حدیث محمد بن مسلم از امام صادق (ع) که سابقاً ذکر شد تنها رجوع از اقرار به رجم موجب سقوط حد رجم محسوب شده است (همانجا). بعلاوه قاعده عدم سماع انکار بعد از اقرار که ظاهراً قاعده‌ای عقلایی است و عقلاً در تمام امور خود بر آن اعتماد می‌کنند و شارع مقدس آن را تأیید نموده مقتضی عدم سقوط جلد است؛ و سقوط حد در مورد رجم به موجب دلیل و نص معتبر است (نجفی، ۲۹۲/۴۱). چنانکه گفته شد شیخ طوسی در *الخلاف* (← شیخ طوسی، ۳۷۸/۵ - ۳۷۹) مطلقاً رجوع از حد را موجب سقوط حد دانسته و به اجماع و حدیث ماعز استدلال نموده ولی اولاً اجماع بر خلاف قول شیخ است، زیرا مشهور بین اصحاب امامیه و مفاد احادیث مستفیض، خلاف این قول است ثانیاً محل بحث در حدیث ماعز رجوع قبل از چهار مرتبه اقرار است و حال آن که محل بحث در اینجا رجوع بعد از اقرار کامل به حد است و به فرض که با حدیث ماعز، رجوع قبول شود، مورد آن حد رجم است و تعمیم آن به سایر حدود مشکل است.

آیا حد قتل به رجم ملحق می‌شود؟ به این معنی که آیا اقرار به زنا موجب قتل همچون زنا به عنف و اکراه و زنا با محارم نیز به وسیله انکار ساقط می‌شود؟ دو قول است؛ دلایل قول به الحاق عبارتند از:

۱. بنای حدود بر تخفیف و تسامح است و شارع اسلام نهایت احتیاط را در دماء و ریخته شدن خون در نظر گرفته است. ۲. بنا به احادیث و قاعده فقهی معروف: «اذرأوا الحدود بالشبهات»؛ (حر عاملی، ۱۸/۳۳۶) دفع حدود به وسیله شبهه، واجب است و بدون شک مورد مزبور، مورد شبهه محسوب می‌شود، زیرا ادله سقوط رجم با الغاء خصوصیت (محصنه بودن زنا) شامل مورد فوق نیز می‌شود. ۳. مرسله جمیل بن دراج از یکی از صادقین - علیهما السلام - که در آن آمده است: «هرگاه کسی علیه خود به قتل، اقرار نماید و شهودی علیه او نباشد کشته می‌شود؛ پس اگر برگردد و بگوید انجام ندادم رها شده و کشته نمی‌شود»؛ (حر عاملی، ۱۸/۳۲۰) زیرا این حدیث اگر ظهور در غیر رجم نداشته باشد حداقل شامل غیر رجم می‌شود و می‌تواند مؤید الحاق قتل به رجم باشد.

قول دوم عدم سقوط قتل است که بر آن به امور زیر استدلال شده است:

۱. قاعده عدم قبول انکار بعد از اقرار و این که به مجرد صدور اقرار واجد شرایط، حد ثابت می‌شود و سقوط حد، احتیاج به دلیل دارد که این دلیل در مورد رجم وجود دارد، ولی در مورد سقوط قتل، نص و دلیلی وجود ندارد. ۲. قیاس زنای موجب قتل به زنای موجب رجم، باطل است از این رو علامه حلی در قواعد الاحکام به الحاق اشکال کرده و فخر المحققین عدم الحاق را اقرب به صواب دانسته است (فخر المحققین، ۴/۴۱۳).

صاحب ریاض الحاق را اظهر دانسته (طباطبایی، ۱۰/۲۶) و صاحب جواهر پس از نقل ادله طرفین می‌گوید: شاید قول به الحاق خالی از قوت نباشد (نجفی، ۴۱/۲۹۲) امام (ره) در تحریر الوسیله می‌فرماید: «و الاحوط الحاق القتل بالرجم فلو اقر بما یوجب القتل ثم أنکر کم یحم بالقتل» (خمینی، ۲/۴۱۵ - ۴۱۶)؛ الحاق قتل به رجم، به احتیاط نزدیکتر است پس اگر کسی به زنایی که موجب قتل است اقرار نماید سپس آن را انکار کند حکم به قتل او نمی‌شود.

قانون مجازات اسلامی قتل را به رجم ملحق دانسته و در ماده ۷۱ آمده است: «هرگاه کسی اقرار به زنا کند و بعد انکار نماید در صورتی که اقرار به زنایی باشد که موجب قتل یا رجم است با انکار بعدی، حد رجم و قتل ساقط می‌شود در غیر این صورت با انکار بعد از اقرار، حد ساقط نمی‌شود».

آیا رجوع از اقرار به سرقت موجب سقوط حد قطع می‌شود؟ صاحب جواهر می‌گوید: اکثر فقهای امامیه همچون شیخ طوسی، ابن ادریس، علامه حلی، شهید اول و ثانی و دیگران گفته‌اند: قطع حتمی است به خاطر این که اصل، ثبوت حد به مجرد صدور اقرار واجد شرایط از مقرر است و عموم حجیت دلیل «اقرار العقلاء» مؤید همین حکم است بعلاوه احادیث صحیح و غیر صحیح دال بر قطع است چنانکه در صحیح حلی از امام صادق (ع) آمده است: «هرگاه کسی نزد امام (ع)، علیه خود به سرقت اقرار کند سپس آن را انکار کند علی‌رغم انکار، دستش قطع می‌شود (حر عاملی، ۳۱۸/۱۸ - ۳۱۹). در مقابل شیخ طوسی در *النهاییه و الخلاف* و قاضی ابن براج و ابن زهره و علامه حلی در *مختلف الشیعه* قائل به سقوط قطع شده‌اند بلکه گفته شده که این قول، مشهور بین فقهای متقدم می‌باشد و ابن زهره در *عُنیه* بر سقوط قطع ادعای اجماع نموده است همچنین در سقوط قطع، به حدیث مرسل جمیل بن دراج تمسک شده که در آن آمده است: «دست سارق قطع نمی‌شود مگر این که دو بار به سرقت اقرار نماید پس اگر رجوع نماید ضامن مال مسروق است و هرگاه شهودی در میان نباشد قطع جاری نمی‌شود» (همانجا، ۴۸۷/۱۸)؛ سپس صاحب جواهر می‌گوید: نسبت این قول به مشهور، و اجماعی که صاحب *عُنیه* ادعا کرده است محقق نیست و حدیث مرسل و ضعیف است و احتمال دارد که نسبت به این قول به مشهور، به این دلیل باشد که حکایت کننده آن فرقی بین دو مسأله رجوع از اقرار و توبه بعد از اقرار نگذاشته است چنانکه بسیاری از فقهای مذکور تصریح کرده‌اند که قطع، با توبه ساقط می‌شود (نجفی، ۵۲۶/۴۱ - ۵۲۷). قول دیگر این است که: در صورت رجوع، امام مخیر بین

قطع و عفو می‌باشد و مستند آن روایاتی از جمله خبر طلحه بن زید از امام صادق(ع) که در آن آمده است: «امام صادق (ع) فرمودند: بعضی از خانواده من به من گفتند که: جوانی نزد علی (ع) آمد و نزد او اقرار به سرقت نمود علی (ع) به او فرمودند: می‌بینم که جوان هستی و بخشیدن تو اشکالی ندارد، آیا چیزی از قرآن خوانده‌ای؟ جوان گفت: بله، سوره بقره را خوانده‌ام علی (ع) فرمودند: دستت را بخاطر سوره بقره بخشیدم (قطع نمی‌کنم) و گفتند: علی (ع) به این دلیل از اجرای قطع در مورد آن جوان منع نمودند که بینه‌ای علیه جوان اقامه نشده بود (حر عاملی، ۱۸/۴۸۸)؛ و نیز در حکم تخیر بین عفو و قطع به خبر ابی عبدالله برقی از بعضی از اصحابش از بعض الصادقین - علیهما السلام - تمسک شده است که در آن آمده است: «مردی نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد و به سرقت اقرار کرد آن حضرت فرمودند: آیا چیزی از کتاب خدای تعالی خوانده‌ای؟ گفت: بله سوره بقره را خوانده‌ام علی (ع) فرمودند: دستت را بخاطر سوره بقره بخشیدم، پس اشعث گفت: آیا حدی از حدود الهی را تعطیل می‌کنی؟ امام (ع) به اشعث گفتند: تو چه می‌دانی که دلیل این حکم چیست؟ هرگاه بینه (بر سرقت) اقامه شود امام حق ندارد که ببخشد ولی هرگاه کسی علیه خویش (به سرقت) اقرار نماید اختیار با امام است اگر بخواهد می‌بخشد و اگر نخواهد دست سارق را قطع می‌کند» (همانجا، ۱۸/۳۳۱).

صاحب جواهر می‌گوید: این دو خبر ضعیف‌السند هستند و چیزی که جبران کننده ضعف سند آنها باشد وجود ندارد و احتمال دارد که در این باره یک مرتبه اقرار به سرقت وارد شده باشد بعلاوه این دو حدیث متضمن رجوع بعد از اقرار نیست (نجفی، ۴۱/۵۲۷ - ۵۲۸).

امام (ره) در *تحریر الوسیله* می‌فرمایند: اگر کسی دو مرتبه به سرقت اقرار نماید سپس انکار کند آیا قطع جاری می‌شود یا خیر؟ احوط این است که قطع جاری نمی‌شود ولی ارجح اجرای قطع است (خمینی، ۲/۴۴۰).

لازم به تذکر است که بحث در سقوط حد به وسیله رجوع، مربوط به آنجایی است که حد به وسیله اقرار ثابت شده باشد ولی اگر با بیینه ثابت شده باشد حتی در صورت رجوع، قطع حتمی است. نکته دیگر این که بحث سقوط حد به وسیله رجوع از اقرار، مربوط به آنجایی است که اقرار از نظر تعداد کامل شده و حق ثابت شده باشد فی المثل در زنا بعد از چهار بار اقرار رجوع نماید و در سرقت بنا به قول مشهور بعد از دو بار اقرار رجوع یا توبه نموده باشد و گرنه اگر اقرار کامل نشده باشد بالاتفاق حد ساقط است لکن با یک مرتبه اقرار به سرقت، سارق ضامن مال است اگر موجود باشد عین آن را وگرنه مثل یا قیمت آن را باید بپردازد.

#### رجوع از اقرار به حدود در مذاهب اربعه

چنانکه اشاره شده مذاهب اربعه رجوع از اقرار در حدودی که حق الله محض به شمار می‌روند همچون زنا، شرب خمر و سرقت نسبت به قطع را مسموع می‌دانند؛ حنفیه رجوع از اقرار به حق الله محض را یکی از مبطلات اقرار و موجب سقوط اثر اقرار دانسته‌اند در *بدایع الصنائع* آمده است: به این دلیل اقرار به این گونه حدود با رجوع باطل می‌شود که امکان دارد اقرار کننده در انکار، صادق باشد در نتیجه در اقرارش کاذب باشد و این احتمال موجب شبهه در وجوب حد می‌شود و فرقی نمی‌کند که رجوع مقرر قبل از حکم یا بعد از حکم به اجرای حد باشد یا قبل از پایان یافتن و در اثنای اجرای حد باشد، در هر صورت به محض رجوع، اجرای حکم متوقف می‌شود، زیرا وقتی ماعز در اثنای رجم از حفره رجم فرار کرد و مردم او را رجم کردند و این خبر به پیامبر (ص) رسید، فرمودند: چرا رهائش نکردید؟ به همین دلیل مستحب است که امام و حاکم، رجوع از اقرار را به مقرر تلقین نماید مثل این که در اقرار به زنا به او بگوید: شاید او را بوسیده‌ای یا لمس کرده‌ای، همچنانکه پیامبر (ص) به ماعز تلقین نمودند و یا در مورد مقرر به سرقت فرمودند: گمان نمی‌کنم که او سرقت کرده باشد یا



فرمودند: آیا سخن مرا سرقت کرده است؟ و اگر این گونه تلقینها مفید جواز رجوع نبود، این کار معنی و فایده‌ای نداشت و عبث و لغو بود و حال آن که عبث و لغو از پیامبر (ص) صادر نمی‌شود؛ از این رو تلقین، تلاشی برای دفع حد است؛ همچنین پیامبر (ص) ضمن روایاتی ما را مأمور به دفع حد به وسیله شبهه نموده‌اند چنانکه فرموده‌اند: «اذرأو الحدود بالشبهات» (الکاسانی، ۲۳۳/۷، حر عاملی، ۳۳۶/۱۸) و در روایت دیگری فرموده‌اند: «اذرأو الحدود ما استطعتم» (همانجا) و رجوع اقرار به سرقت و شرب خمر، صحیح است، زیرا حدی که به وسیله این دو واجب می‌شود حق الله محض است جز این که رجوع از اقرار به سرقت، نسبت به قطع، صحیح ولی نسبت به مال - که حق الناس است - صحیح نمی‌باشد و نیز رجوع از سایر حقوق انسانها و رجوع از اقرار به قصاص - که حق الناس محض است - صحیح نیست (الکاسانی، ۲۳۲/۷ - ۲۳۳).

ابن قدامه می‌گوید: رجوع مقرر از اقرار جز در حدود الهی که به وسیله شبهه دفع می‌شوند و برای اسقاط آنها احتیاط می‌شود، قبول نمی‌شود و رجوع از اقرار به حقوق انسانها و آن دسته از حقوق الهی همچون زکات و کفاره‌ها که به وسیله شبهه دفع نمی‌شوند قبول نمی‌شود و من در این مسأله اختلافی (ابن قدامه، ۱۶۴/۵) در جای دیگر می‌گوید: شرط اقامه حد به وسیله اقرار این است که اقرار کننده تا پایان یافتن حد بر اقرار خود باقی باشد و از آن رجوع ننماید پس اگر رجوع کند... اقامه حد از او بازداشته می‌شود دلیل ما (حنابله) این است که وقتی ماعز فرار کرد و پس از فرار او را کشتند و پیامبر (ص) از این قضیه آگاه شد، فرمودند: «چرا او را رها نکردید تا توبه کند و خداوند توبه او را بپذیرد». این مطلب دال بر این است که رجوعش قبول می‌شود و نیز به خاطر این که رجوع موجب شبهه است و حدود به وسیله شبهه دفع می‌شود... (همو، ۱۶۵/۱۰).

مالکیه دو قول دارند قول اول این که اگر مقرر از اقرار به زنا (حق الله محض)

برگردد حد ثابت نمی‌شود خواه در حال اقامه حد برگردد یا قبل از اقامه حد، خواه به خاطر شبهه باشد مثل این که بگوید، با همسرم به صورت حرام وصلت نمودم لذا گمان کردم که این کار زناست و خواه بدون شبهه باشد مثل این که بگوید: دروغ گفتم من زنا نکردم. قول دیگر مالکیه این است که اگر به واسطه شبهه از اقرار رجوع نماید رجوعش قبول می‌شود و حد بر او اقامه نمی‌شود ولی اگر بدون شبهه از اقرار برگردد قبول نمی‌شود. قول راجح در مذهب مالکیه، قبول رجوع، حتی بدون شبهه است (اللدسوقی، ۳۱۸/۴).

همچنین شافعیه رجوع از اقرار در عقوبتهایی که حق الله محض است مانند زنا، شرب خمر و سرقت نسبت به قطع را صحیح دانسته و گفته‌اند: قاضی حق دارد به کنایه او را وادار به رجوع نماید مثل این که در سرقت به او بگوید: شاید از غیر حرز برداشته‌ای و یا در زنا بگوید: شاید او را لمس کرده‌ای و در شرب خمر بگوید: شاید نمی‌دانستی که آنچه نوشیده‌ای مسکر است. چنانکه پیامبر (ص) در مورد ماعز و در مورد کسی که به سرقت اقرار کرده بود، عمل کردند ولی قاضی حق ندارد به صراحت مقرر را از اقرار بازدارد و به او بگوید: رجوع کن و از اقرار خود برگرد، زیرا امر به کذب جایز نیست (الخطیب الشربینی، ۱۷۵/۴ - ۱۷۶).

### آیا فرار از حفره رجم به منزله رجوع می‌باشد؟

چنانکه گفته شد رجوع از اقرار به زنا یا موجب رجم به اتفاق علمای امامیه صحیح است و بنابر قول قویتر، قتل به رجم ملحق می‌شود، قدر متیقن و مسلم از رجوع این است که اقرار کننده از اقرار خود برگردد و زنا را انکار کند و بگوید: زنا نکردم و دروغ گفتم یا فلان عملی انجام دادم و فکر می‌کردم چنین عملی زنا محسوب می‌شود؛ حال آیا فرار از حفره رجم بمنزله رجوع می‌باشد؟ بسیاری از فقها از جمله صاحب جواهر گفته‌اند: فرار بمنزله رجوع عملی از اقرار محسوب می‌شود لذا موجب سقوط

حد می‌شود، اگر چه همیشه فرار، دلیل بر انکار و رجوع نیست لکن چون غالباً فرار همراه با انکار و رجوع است در این حکم کفایت می‌کند. بعلاوه فرار از مصادیق شبهه می‌باشد و حدود به وسیله شبهه دفع می‌شوند به همین دلیل مشهور فقهای امامیه به سقوط حد رجم به وسیله فرار مقرر قائل شده‌اند مشروط به این که زنا به وسیله اقرار ثابت شده باشد، پس اگر به وسیله بی‌ینه ثابت شده باشد فرار موجب سقوط حد نمی‌شود و زانی برای تکمیل حد برگردانده می‌شود همچنین در این حکم به روایت حسین بن خالد از علی (ع) (حر عاملی، ۳۷۶/۱۸) و مرسله صدوق از امام صادق (ع) (همو، ۳۷۷/۱۸) استناد شده است (نجفی، ۳۴۹/۴۱).

در مقابل قول مشهور که فرار را بطور مطلق اعم از این که بعد از اصابت سنگ به زانی صورت گرفته باشد یا قبل از اصابت سنگ باشد موجب سقوط حد رجم می‌داند، در بعضی از روایات (حر عاملی، ۳۷۷/۱۸) حکم سقوط رجم، مقید شده است به این که زانی بعد از اصابت سنگ فرار کرده باشد و گرنه برگردانده می‌شود و رجم بر او اقامه می‌شود. به هر حال حکم سقوط حد مخصوص رجم است و در اقرار به زنا موجب جلد، فرار سودی ندارد بلکه زانی برگردانده می‌شود و حد بر او اقامه می‌شود؛ چه با بی‌ینه ثابت شده باشد و چه با اقرار چه قبل از شروع جلد باشد و چه در اثنای جلد فرار کرده باشد (خمینی، ۴۲۱/۲).

در ماده ۱۰۳ قانون مجازات اسلامی آمده است: «هرگاه کسی که محکوم به رجم است از گودالی که در آن قرار گرفته فرار کند، در صورتی که زانی او به شهادت ثابت شده باشد برای اجرای حد برگردانده می‌شود اما اگر به اقرار خود او ثابت شده باشد برگردانده نمی‌شود» تبصره: «اگر کسی که محکوم به جلد باشد فرار کند در هر حال برای اجرای حد برگردانده می‌شود».

مذاهب اربعه اهل تسنن نیز فرار را در حکم رجوع و مسقط حد دانسته‌اند، زیرا پیامبر (ص) به کسانی که بعد از فرار ماعز، او را کشتند فرمودند: «هَلَا تَرَ كُتْمُوهُ» چرا

وقتی فرار کرد او را رها نکردید؟ بعلاوه فرار در حکم رجوع است و رجوع موجب شبهه است و حدود به وسیله شبهه دفع می‌شوند ولی اغلب بین ثبوت زنا به وسیله بیینه و ثبوت آن به وسیله اقرار تفاوتی قائل نشده‌اند و مطلقاً فرار را در حکم رجوع و مسقط حد دانسته‌اند. مالکیه گفته‌اند: اگر قبل از اقامه حد فرار کند حد ساقط نمی‌شود و برگردانده می‌شود مگر اینکه از اقرارش رجوع نماید ولی اگر در حال اقامه حد، فرار کند، حد ساقط می‌شود؛ قول دیگر مالکیه این است که فرار، مطلقاً چه قبل از حد و چه در اثنای اقامه حد، مسقط حد یا ادامه اجرای آن است (الدسوقی، ۳۱۸/۴).

ابن قدامه می‌گوید: اگر اقرار کننده به زنا محصنه رجوع یا فرار نماید حد از او ساقط می‌شود و در این رابطه به حدیث ماعز تمسک نموده است (ابن قدامه، ۱۰/۱۶۵). در **نهایه المحتاج** آمده است: هرگاه اقرار کننده به زنا قبل از اقامه حد یا در اثنای اقامه حد فرار کند بنابر قول صحیح‌تر رجوع محسوب نمی‌شود، زیرا به رجوع تصریح نکرده است بلکه واجب است او را بالفعل رها کرد؛ پس اگر به رجوع تصریح کرد، حد بر او اقامه نمی‌شود و گرنه حد از او ساقط نمی‌شود (شافعی صغیر، ۴۱۰/۷).

### منابع

- ابن ادریس حلی، محمد بن منصور بن احمد؛ *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، ضمن مجموعه «سلسله الینابیع الفقهیه»، علی اصغر مروارید، چاپ اول، مؤسسه فقه الشیعیه، دار الاسلامیه، بیروت، ۱۴۱۰ق - ۱۹۹۰م.
- ابن قدامه حنبلی، عبدالله بن احمد؛ *المغنی علی مختصر الخرقی*، عالم الکتاب، بیروت، بی‌تا.
- بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین بن علی؛ *السنن الکبری*، دار المعرفه، بیروت، بی‌تا.
- الحر العاملی، محمد بن الحسن؛ *وسائل الشیعیه الی تحصیل مسائل الشریعه*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.
- حسینی نیک، سید عباس؛ *تدوین قانون مجازات اسلامی*، چاپ اول، مجمع علمی و فرهنگی مجد، تهران، ۱۳۷۷ش.

- الحلی الهذلی، ابو ذکر یا نجیب الدین یحیی بن احمد بن یحیی بن سعید؛ *الجامع للشرایع*، ضمن مجموعه «سلسله الینابیع الفقهیه».
- الخطیب الشریینی، محمد؛ *معنی المحتاج الی معرفه معانی الفاظ المنهاج*، المكتبه التجاریه الكبرى، مصر، ۱۳۷۴ق.
- خمینی، امام روح الله؛ *تحریر الوسيله*، چاپ ششم، منشورات مكتبه اعتماد الكاظمی، تهران، ۱۳۶۶ ش - ۱۴۰۷ق.
- خوانساری، سید احمد؛ *جامع المدارك فی شرح المختصر النافع*، چاپ دوم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۴۰۵ق - ۱۳۶۴ش.
- خوبی، ابوالقاسم؛ *مبانی تکملة المنهاج*، چاپ دوم، المطبعة العلمیه، قم، ۱۳۹۶ق.
- الدسوقی، مصطفی محمد عرفه؛ *حاشیه الدسوقی علی الشرح الكبير لابی الکبرکات سیدی احمد الدردير*، المكتبه التجاریه، توزیع دار الفکر، بیروت، بی تا.
- راغب اصفهانی، ابو القاسم حسین بن محمد؛ *المفردات فی غریب القرآن*، چاپ دوم، دفتر نشر الكتاب، مصر، ۱۴۰۴ق.
- الزحیلی، وهبه؛ *الفقه الاسلامی و ادلته*، چاپ سوم، دار الفکر، دمشق، ۱۴۰۹ق.
- شافعی صغیر، محمد بن ابی العباس؛ *نهایه المحتاج الی شرح المنهاج للامام زکریا یحیی بن شرف النووی*، المكتبه الاسلامیه، بی تا.
- شوکانی، محمد بن علی بن احمد؛ *نیل الاوطار من احادیث سید الاخبار شرح منتقى الاخبار*، در الجیل، بیروت، ۱۹۷۳م.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی؛ *الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه*، تحقیق سید محمد کلاتر، مكتبه آیه الله المرعشی النجفی (ره)، مطبعه بهمن، قم، بی تا.
- شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی؛ *تهذیب الاحکام*، تحقیق سید حسن موسوی خراسان، دار صعب و دار التعارف، بیروت، ۱۴۰۱ق.
- \_\_\_\_\_؛ *الخلاف*، چاپ دوم، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵ق.
- \_\_\_\_\_؛ *المبسوط فی فقه الامامیه*، چاپ دوم، چاپ سنگی، المكتبه المرتضویه، ۱۳۷۸ق.
- \_\_\_\_\_؛ *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*، ضمن مجموعه سلسله الینابیع الفقهیه.

- طباطبایی، سید علی؛ *ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل*، چاپ اول، دار الهادی، بیروت، ۱۴۱۲ق - ۱۹۹۲م.
- عظیمی، محمد؛ *ادله اثبات دعوی*، چاپ دوم، انتشارات هاد، تهران، ۱۳۷۲ش.
- علامه حلّی، جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر؛ *تذکره الفقهاء*، چاپ سنگی، کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، بی تا.
- فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف؛ *ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد*، چاپ اول، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۸۸ق.
- فیض، علیرضا؛ *مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی*، چاپ دوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۰ش.
- الکاسانی (الکاشانی) الحنفی، علاء الدین ابوبکر بن مسعود؛ *بدایع الصنائع فی ترتیب الشرائع*، دار الکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
- محقق حلّی (محقق اول)، ابو القاسم نجم الدین جعفر بن الحسن؛ *المختصر النافع فی فقه الامامیه*، در کتاب العربی، مصر، ۱۳۷۶ق.
- مروارید، علی اصغر؛ *سلسله الینایع الفقہیہ*، چاپ اول مؤسسه فقه الشیعہ، دار الاسلامیه، بیروت، ۱۴۱۱ق - ۱۹۹۰م.
- مغنیه، محمد جواد؛ *فقه الامام جعفر الصادق (ع)*، چاپ پنجم، دار الجواد، بیروت، ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴م.
- مکارم شیرازی، ناصر؛ *انوار الفقاهه* (کتاب الحدود و التعزیرات)، چاپ اول، مدرسه امام علی بن ابی طالب، قم، ۱۴۱۸ق.
- منصور، جهانگیر؛ *تدوین قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب*، چاپ اول، نشر دوران، تهران، ۱۳۸۲ش.
- نجفی، محمد حسن بن باقر؛ *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، چاپ هفتم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
- نوری طبرسی، میرزا حسین؛ *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، چاپ دوم، مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۸ق - ۱۹۸۸م.